
میزگرد

اتحاد ملی، انسجام اسلامی و مهدویت

دکتر بهروز لک: بسم الله الرحمن الرحيم. در رابطه با «مهدویت؛ اتحاد ملی و انسجام اسلامی» که مقام معظم رهبری، سال ۸۶ را به عنوان سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» نامیده‌اند، مجموعه مباحثی مطرح شده است. کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم این است که چگونه می‌توانیم ظرفیت‌هایی را در بحث مهدویت برای اتحاد ملی و انسجام اسلامی، شناسایی و برای جامعه تجویز و عرضه کنیم. حضرت، جامع الکلّمه علی التقوی است، که همه را بر کلمه واحد، جمع خواهد کرد. و در قرآن از حضرت عیسی علیه السلام به عنوان کلمة الله یاد شده است. در جای دیگر، تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم، از «کلمه سواء» استفاده کرده است. در جایی از کلمة الله سخن گفته شده است. «کلمة الله هی العلیا» این نشان می‌دهد که هم اعتقاد می‌تواند مبنای وحدت و هم گرایبی باشد و هم شخص. عیسی کلمة الله است و طبعاً پیامبر اعظم هم نقش بالاتر از کلمة الله بودن حضرت عیسی علیه السلام دارند. آن چه برای ما مهم است، این است که حضرت مهدی علیه السلام محور و مبنایی هستند که کل جهان اسلام را می‌تواند دور خود جمع بکند. «مَن مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه»؛ یعنی شناخت شخص امام در شرایط کنونی، مرز اسلام و جاهلیت است. ما که دنبال انسجام اسلامی هستیم، طبعاً باید یک مبنا و معیاری را شناسایی بکنیم. خود وجود مبارک حضرت باید محل جمع ما باشد؛ چه شیعه و چه سنی از گرایش‌ها و رویکردها و فرق مختلف. طبعاً علاوه بر شخص حضرت، آرمان شهر مهدوی هم می‌تواند الگوی

ما باشد و همگی ما با ارجاع به آن آرمان شهر، می‌توانیم زندگی خودمان را سامان بدهیم. پس گروه مرجع ما در این جا آرمان شهر مهدوی است که با ارجاع به آن خودمان را شناسایی می‌کنیم و در نتیجه، رفتار و زندگی‌مان را براساس آن سامان می‌دهیم. چنین ظرفیت‌های گسترده‌ای در بحث‌های مهدویت وجود دارد و ما باید تلاش کنیم که در امر اتحاد ملی و انسجام اسلامی با چنین رویکردی، مهدویت را در صحنه زندگی بیاوریم، طبعاً خیلی ظرفیت بالایی است. مهدویت، نوعی زیستن و زندگی کردن است، نه صرف اعتقاد قلبی صرف، بلکه اعتقادی است که پشت سر خود، نوعی از زندگی را فراهم می‌کند و این نوع زندگی، طبعاً در یکپارچگی امت *«هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون»* تجلی پیدا خواهد کرد. برای اولین بحث،



فکر می‌کنم که اصلاً از مبنای دینی، یعنی خود نگرش اسلامی‌مان به اتحاد ملی و انسجام اسلامی آغاز کنیم تا مقدمه‌ای باشد تا عرصه‌های ارتباط مهدویت را با اتحاد ملی و انسجام اسلامی بررسی بکنیم. هر کدام از دوستان که آمادگی دارند بحث را شروع بکنند.

دکتر لک‌زایی: بسم الله الرحمن الرحيم. خدا را شکر می‌کنیم که توفیق داد تا درباره یکی از مسائل بسیار مهم که به دلیل اهمیتش، از سوی معظم رهبری، سال ۸۶ به این نام نامیده شده، صحبت بکنیم. اگر بخواهیم از منظر قرآن برای اتحاد ملی و انسجام اسلامی، بحث را باز بکنیم، شاید مباحثی که در سوره اعراف آمده، یک مبنای بسیار جامع و محکمی باشد. در سوره اعراف که از سوره‌های مکی قرآن

هم است فرازهای مختلفی وجود دارد. در آغاز، ماجرای آفرینش انسان را می‌گوید و بعد مواجهه‌ای که ابلیس و انسان دارند، به ماجرای هبوط انسان اشاره می‌کند، سپس وارد بحث ارسال رسل می‌شود. بسیاری از انبیایی که نامشان در قرآن آمده است، می‌بینیم که به پیام‌شان در این سوره اشاره شده است. از حضرت نوح، شروع کرده است، بعد می‌آید حضرت هود، صالح تا به حضرت شعیب و حضرت موسی و تا به پیامبر اسلام ﷺ می‌رسد. اینها را در این سوره مورد توجه قرار داده است. پیامی که این انبیا دارند پیامی مشترک است. جالب این است که حتی در بعضی از موارد، تعبیر هم یکسان است. می‌گوید: هر پیامبری که آمد به قوم خودش گفت «یا قوم اعدوا لله مالکم من إله غیره» خدا را عبادت کنید؛ جز او برای شما خدایی نیست. همه این پیامبران، دشمنانی داشتند؛ می‌گوید یک بخشی از قوم این پیامبر علیه او برخاستند. عده‌ای در مقابل او برخاستند و شروع به نسبت‌های ناروا دادن به آن پیامبر کردند، در بعضی از تعابیر، بحث سفاهت را مطرح می‌کند، در بعضی از موارد بحث ضلالت را مطرح می‌کند تا به ماجرای موسی و فرعون که می‌رسد این بحث خیلی مفصل‌تر و جامع‌تر مطرح می‌شود که موسی چه کار کرد، از آن طرف، فرعون چه کار کرد که به یک مبارزه و رویارویی بسیار مفصل و طولانی می‌رسد و بعد به بحث پیامبر اسلام و کسانی که رودرروی آن حضرت قرار گرفتند، می‌رسد. وقتی ما این سوره طولانی و مفصل را نگاه می‌کنیم که یک دور برای ما تاریخ برخی از انبیا را مرور می‌کند، می‌بینیم آن چیزی که همه این انبیا را به هم پیوند می‌دهد، آن پیام مشترک است: «یا قوم اعدوا لله». بنابراین اگر بخواهیم به یک مبنای دینی برای اتحاد ملی و انسجام اسلامی اشاره بکنیم، با توجه به این سند محکمی که داریم، می‌توانیم بحث جمع شدن بر محور توحید، رهبری الهی و مقابله با طاغوت و اجتناب از طاغوت را مطرح کنیم. یعنی قرار است امت اسلامی دور هم جمع بشوند، به انسجام برسند؛ برای این که بتوانند در برابر طاغوت بایستند.

در بخش دوم سؤال حضرت عالی چیزی است که همین مطلبی را که گفتم شاید بازتر می‌کند و تفصیل می‌دهد. این که در جهان کنونی چه چیزی باعث شده که ما چنین شعاری را مطرح بکنیم. ببینید یکی از مسائلی که در دهه‌های اخیر، شاهد رشد آن بودیم و به ویژه بعد از انقلاب اسلامی، شتاب خوبی هم گرفته، بحث بیداری اسلامی است. این بیداری اسلامی را اگر به صورت کلان در نظر بگیریم؛ یعنی ما ۵۰ سال قبل بینیم جهان اسلام در چه وضعیتی بوده، و امروز در چه وضعیتی است؟ می‌بینیم بسیاری از حرف‌ها، افکار و اندیشه‌هایی را که در ۳۰ سال پیش، ۴۰ سال پیش، حتی ۱۰۰ سال پیش؛ فقط در میان عده‌قلیلی از نخبگان و رهبران جهان اسلام مطرح بوده است (مثل این که مثلاً استبداد، امر مذمومی است، لذا با نظام‌های استبدادی و ضد دینی باید مبارزه شود، استعمار، امر مذمومی است، سلطه، امر مذمومی است برای مبارزه با اینها باید به آموزه‌های اسلامی برگردیم. دین از سیاست جدا نیست و از این تعابیر) امروز می‌بینیم دغدغه ذهنی اکثریت مردم مسلمان شده است؛ امروز می‌بینیم بحمدالله، بیداری اسلامی، بسیار گسترده شده است؛ به موازات این تقویت بیداری اسلامی، فعالیت دشمنان اسلام هم زیاد شده است؛ یعنی اگر روزی از راه دور و با اشاره با جنبش‌ها و جریان‌های اسلامی برخورد می‌کردند، امروز می‌بینیم که خودشان حضور مستقیم پیدا کردند و به هر نحوی هم که شده می‌خواهند جلوی پیشرفت این بیداری اسلامی را بگیرند. از جمله یکی از مهم‌ترین جلوه‌های دشمنی این دشمن، بحث تفرقه است. این تفرقه هم در محورهای مختلف، خودش را نشان داده است. تفرقه بین شیعه و سنی یک محور آن است. کسانی این را حتی در تألیفاتشان به صراحت بیان کردند. مثلاً آقای فرانسوا توال در کتاب ژئوپولوتیک شیعه می‌گوید: من توجه ناظران و خبرگان و سیاست‌مداران غربی را جلب می‌کنم به این نکته که ما شاهد پیشرفت یک اسلامی هستیم که این مدعی حکومت بر همه جهان است و این همان چیزی است که ما می‌خواهیم و لذا باید

همان گونه که در برابر کمونیسم ایستادیم (تشبیه ایشان است) در برابر این اسلام هم بایستیم. این اسلامی که از ایران الگو گرفته و همان شعارهای ایران را می‌دهد و در سراسر جهان اسلام منتشر شده است. پیشنهاد او این است، که بهترین کار برای جلوگیری از این خطر این است که ما بیایم و سوابق تاریخی نزاع بین شیعه و سنی را یادآور بشویم: به شیعیان بگوییم عامل رکود تاریخی شما اهل سنت هستند و به اهل سنت بگوییم که عامل مشکلات شما شیعیان هستند، این همان چیزی است که ما الان می‌بینیم برخی از افراد جاهل و یا غافل و یا کسانی که آگاه هم هستند، اما وابسته به بیگانگان هستند در برخی از کشورهای اسلامی دست به اقدامات تفرقه افکنانه می‌زنند. گاهی وقت‌ها بخشی از پیکره جامعه اسلامی را به چوب تکفیر می‌رانند. حتی اینها از تفرقه مذهبی فراتر رفتند؛ تفرقه قومی، ما شاهد این هستیم که در بعضی از کشورها مثلاً در کشور عراق نه تنها از نزاع بین شیعه و سنی، خشنود می‌شوند که شعله ور بشود، بلکه جاهایی که این نزاع پا نمی‌گیرد عراقی را علیه عراقی تحریک می‌کنند. در جای دیگری پاکستانی را علیه لبنانی را علیه لبنانی تحریک می‌کنند. در جای دیگری پاکستانی را علیه پاکستانی؛ یعنی هر بهانه‌ای که اینها پیدا بکنند برای ایجاد تفرقه، می‌بینیم که کوتاهی نمی‌کنند.

بنابراین به لحاظ مبانی دینی باید بگوییم آموزه‌های مشترک انبیای الهی مبنای این اتحاد است - چه اتحاد ملی و چه انسجام اسلامی - و حتی می‌تواند همین بحث، مبنای گفت و گوی بین الادیان هم باشد و به لحاظ وضعیت فعلی ما در جهان معاصر هم، بحث بیداری اسلامی در صورتی می‌تواند در تقابل با طاغوت، سربلند بیرون بیاید که حول محور ارزش‌های اسلامی - که البته یکی از آنها، ارزش مشترک منجی موعود و مهدویت است - دور هم جمع بشویم. به هر حال این انسجام اسلامی، تنها و بلکه مهم‌ترین و تنها مسیر پیروزی بر این دشمن مشترک است.

حجت الاسلام والمسلمین کلباسی: بسم الله الرحمن الرحيم. اگر ما سیری در آیات قرآن داشته باشیم و هم‌چنین در سیره اهل بیت علیهم‌السلام؛ به خوبی این معنا را، در می‌یابیم که موضوع اتحاد از چه جایگاه محکمی برخوردار است و معنایی نیست که ابهامی در آن باشد. بلکه بایستی گفت: از اصول محکم و لایتغیر و اساسی است. علاوه بر این که بحث توحید، (- منهای بحث اعتقادی آن -)، فرایندش یا برآیندش همین است «أرباب متفرقون خیرام الله الواحد القهار» آیا رب‌های متفرق بهتر است یا خداوند یگانه غالب؛ ده‌ها آیه قرآن بر این مسئله به شکل‌های مختلف تأکید دارد. «ان اقيموا الدين و لاتتفرقوا» و «لاتكونوا من الذين تفرقوا» این تفرق در دین را مطرح می‌کند که نوعی خاص از تفرق است، چون ما یک تفرقی داریم با آنهایی که خارج از دین هستند؛ مثل اهل کتاب یا کفار؛ که درباره آن هم قرآن دیدگاهی را ارائه می‌کند، یک تفرقی نیز که در داخل دین است که آسیب آن بسیار جدی است. خداوند، هدف بعثت انبیا را اصولاً رفع اختلاف می‌داند. «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين». در آیه دیگر، قرینه‌ای ذکر می‌کند که، اینها اختلاف کردند و انبیا آمدند تا این اختلاف را رفع کنند، لذا این اصل غیر قابل تردید و چشم‌پوشی است. قرآن حتی درباره اهل کتاب می‌گوید «تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم» بیايید بر محور توحید کنار هم بنشینیم و با هم باشیم. در سنت نیز، سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داریم که آن حضرت، جامعه متشتت و متفرق را تبدیل به یک جامعه واحد کرد «كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا»؛ شما دشمنان یک‌دیگر بودید، پس دل‌های شما را یک‌رنگ و نزدیک گردانید و شما به سبب نعمت پروردگارتان با یک‌دیگر برادر شدید». اهل بیت علیهم‌السلام هم دنبال همین آرمان بودند. چشم‌پوشی امیرالمؤمنین از خلافت ظاهری و این که در برنامه اهل بیت علیهم‌السلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام مشاهده نمی‌کنیم که برای تجزیه (تجزیه جامعه اسلامی) اقدام کرده باشند. حال آن که می‌شود گفت: گروه‌های دیگری که راهشان را از ائمه علیهم‌السلام جدا

کردند این راه را پیمودند، مثلاً فاطمیون که اسماعیلی بودند، یا موحدین که در آندلس و در شمال آفریقا، که خود را از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام می دانستند؛ اینها تحت عنوان شیعه و حتی تحت عنوان مهدویت و عناوین دیگر، حکومتی مستقل ایجاد کردند. ولی ائمه معصومین هیچ وقت این حکومت‌ها و حتی نهضت‌هایی که می خواستند اقدام مسلحانه بکنند را تأیید نکردند. ممکن است مواردی را تکذیب نکرده باشند، ولی تأیید هم نکردند. دلیلش هم روشن است؛ به نظر می‌رسد بر طبق معیارها و اصولی که در دست داشتند، تفرق جامعه را بسیار زیان بارتر از وضعیت موجود آن زمان می‌دیدند. مثلاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عین آن که انحراف را در مدیریت جامعه مشاهده می‌کردند، ولی راه سکوت را برگزیدند و اقدام عملی برای تحقق بخشیدن به آنچه که می‌دانستند نکردند؛ چرا که این کار موجب تفرق جامعه می‌شد، چنانکه خود حضرت به این آیه استشهاد کردند که «انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی». این مطلبی روشن است؛ اما به نظر می‌رسد که متأسفانه عالمان دینی این موضوع را به عنوان یک رکن و به عنوان یک اصل اساسی که قرآن آن را می‌طلبد، به عنوان یک اهمی که در مقابل بسیاری از مهم‌های دیگر قد علم می‌کند نمی‌شناسند. اصول زیادی در مبانی فقهی مطرح است که در استنباط احکام شرعی حضور دارد و مهم است، ولی از اصل مهم حفظ وحدت بر یکپارچگی جامعه اسلامی اثری نیست؛ البته این از اصول مسلم فقه است که عندالتزاحم اهم مقدم بر مهم است، اما در مصادیقش هیچ‌گاه بحث نشده که مثلاً جایگاه وحدت چیست؟ این اصل اساسی در مجموعه تعالیم چه نقشی را ایفا می‌کند؟ دشمن همیشه از همان نقاط آسیب‌پذیری استفاده می‌کند. از این رو علی رغم این که مبنای وحدت، یک مبنای غیر قابل‌خداشه است که قرآن به آن دعوت می‌کند و می‌گوید که اصلاً تفرقه در دین مطرود است، «و لقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم؛ ما امت‌های پیش از شما را سفارش کردیم». به چه چیز؟! «اقیموا

الدین ولا تتفرقوا فيه»؛ «دین را به پا دارید و در آن تفرق نکنید». گویی تفرق در دین، اقامه دین را مختل می‌کند، از این جهت «و لا تفرقوا» را عطف بر «اقیموا الدین» کرده است. به نظر می‌رسد که این اصل از نظر فکری در جایگاه خودش در جوامع دینی قرار ندارد و به راحتی برخی از متعصبین جاهل در فرقه‌های مختلف به این سمت کشیده می‌شوند که با ترویج رفتارهایی و تفکری، حتی گاه کسانی که طرف‌دار وحدت هستند را تکفیر می‌کنند. اگر سیری در تاریخ نهضت احیای تفکر دینی در سده‌های اخیر مثل نهضت سید جمال، حضرت امام علیه السلام و متفکران و اندیشمندان دیگر مثل اقبال بکنیم، می‌بینیم که اینها جهتی دارند، ولی در نقطه مقابل، عده‌ای اصلاً تاب تحمل هیچ عقیده و آرمانی را در کنار خود ندارند؛ (حتی در داخل دین). نتیجه این می‌شود که - به خصوص در جوامعی که جهل، دامنه‌دار است؛ مثل جامعه عراق که در اثر تسلط حزب بعث و فشارها، مردم را مسخ کرده اند و اصلاً در هویت خودشان نیستند - می‌بینیم به راحتی شکل می‌گیرند و به راحتی آدم می‌کشند و بساطی برپا می‌کنند؛ لذا می‌شود گفت: از نظر مبنا اصل وحدت هیچ حرفی ندارد؛ به قدری این مبنا روشن است که اگر کسی اندک آشنایی با قرآن داشته باشد به این نتیجه می‌رسد که مطلوب قرآن کدام است؟ در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در سیره اهل بیت علیهم السلام هم می‌بینید. ولی مشکل در این وسط - به نظر حقیر - این است که این اصل در جایگاه خودش نیست و باید دید که کجای کار معیوب است و آن نقیصه‌ای را که وجود دارد، چگونه می‌شود مرتفع کرد. این از نظر آن بحث مبنایی.

لک‌زایی: چون فرمودند این بحث، مبنایی است، قسمت دومش این بود که ضرورت و جایگاه جهان کنونی چیست؟

کلباسی: بله، در واقع این ضرورت تبیین نشده؛ مثلاً نماز، ضروری دین است، لذا کسی نماز را انکار نمی‌کند؛ چون این قدر وجوب آن آشکار است و جایگاه آن

تیین شده که اگر کسی حرفی علیه نماز بزند، می گویند: نماز ضروری دین است، حال با وجود آن که موضوع وحدت نیز ضروری است، اگر خیلی به آن بها بدهند می گویند: یک چیز مصلحتی است، یک چیز گذراست و هیچ اصلاتی برایش قائل نیستند؛ یعنی وحدت را واقعاً به معنای یک چیز سیاسی، یا یک چیزی که واقعیت ندارد و فقط باید صورتش را حفظ کرد در نظر می گیرند، ما با همین اندیشه مواجه هستیم و طبیعی است وقتی این اندیشه حضور فعال دارد به هیچ وجه آن آرمان محقق نمی شود. اول باید این آرمان در افکار و اندیشه ها مستقر بشود تا بعد بتواند به روز عمل بکند. حالا اصلاً در این جایگاه نیست؛ در مورد اهداف هم خیلی سخنرانی می شود، اما آن تبیین اصولی، و این که این اصل همان است که قرآن همان گونه که روی نماز تکیه کرده است، روی بحث وحدت و ممنوعیت تفرق نیز تکیه کرده، البته نه از نظر تعداد و آمار؛ بلکه از نظر مهم بودن بحث، ولی با وجود این اهتمام به عنوان یک چیز مصلحتی نگاه جدی به موضوع وحدت وجود ندارد. طبیعی است که این مانع مهمی است؛ یعنی علی رغم این که مبنا بسیار مستحکم است، اما تبیین لازم و توسعه بینش در این زمینه صورت نگرفته است. یکی از محاسنی که بحث مهدویت دارد این است که بسیاری از این خلأها را پوشش می دهد، چون مسئله مهدویت تقریباً مورد اجماع جهان اسلام است. البته آن هم اگر به یک کیفیت خاصی مطرح شود ممکن است موجب تفرق بشود، ولی می توان در مطرح کردنش به شکلی مطرح کرد که موجب وحدت باشد. مثلاً به دوستان مان که برای تبلیغ در مناطقی که اهل سنت هستند می روند، گفتیم امامت را برای آنها از آخر بگویند نه از اول؛ اینها عمل کردند، خیلی هم موفق بودند و گفتند: ما از آن طرف که شروع می کنیم خیلی راحت به جلو می رویم. از این طرف سخت است از آن طرف به جلو می رویم؛ با توجه به جایگاهی که موضوع مهدویت دارد در این مسئله - وحدت و انسجام عالم اسلام - بسیار می تواند کار ساز باشد.

حاج آقای قرائتی می‌گفتند: با یکی از روحانیون اهل سنت گفت و گو می‌کردیم. به ایشان گفتم: بیاید با هم جمع شویم و یک مهدی انتخاب کنیم تا قیام کند و بساط ظلم را بر چیند و حکومت الهی را در جهان حاکم سازد؟! آن روحانی گفت: مهدی که دست ما نیست. این را خدا باید برگزیند و ظاهر سازد. به او گفتم چگونه از آغاز کار (خلافت خلفا) را با رأی اهل حل و عقد روا می‌دانید و می‌گویید نیازی به آن نیست، در مورد آخر می‌گویید نصب لازم است.

بهروزلک: نکاتی که فرمودید بسیار مهم و حائز اهمیت بود. ما در نگاه اسلامی، قرآن کریم و هستی‌شناسی مان نگاه توحیدی داریم و نگاه توحیدی کاملاً غالب است. اقتضای اصل توحید این است که در جهان، هر چیزی منشأ واحد و ربوبیت واحدی دارد. اینها همه، ابعاد مختلفی از توحید هستند که ما در بحث‌های هستی‌شناسی و الهیات بالمعنی اعم بحث می‌کنیم. در قرآن کریم بر این نکته کاملاً تأکید شده است «لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا» دنیا تاب تحمل تکثر را ندارد و این دنیا دنیای واحدی است و هر جا که ما بر اساس این هستی‌شناسی، می‌بینیم که قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت بر وحدت تأکید می‌کنند، همیشه کانون وحدت، خداست. یکی از جاهایی که در قرآن بر وحدت تأکید کرده است، دعوت به کلمه سواء است. «تعالو الی کلمة سواء بیننا و بینکم الانعبد الا الله»؛ یعنی پرستش ذات مقدس خداوند متعال، معیار وحدت است یا در سوره حجرات، بحث تشعب را مطرح می‌کند «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم»؛ یعنی این تشعب را که مطرح می‌کند به توحید برمی‌گرداند، گرامی‌ترین افراد با تقواترین آنها نزد خداست. یا حتی جالب است جایی که امر به وحدت می‌کند «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا» باز کانون، ذات مقدس خداوند و تمسک به حبل اوست. یا آن‌جا که می‌خواهد وحدت یافتگی کامل را بیان کند و در چند جای قرآن این را تأکید دارد که «هذه امتکم امة واحدة و

انا ربکم فاعبدون» باز معیار وحدت، همین ذات مقدس خداوند است. پس اگر کلمه‌الله و این توحید این قدر بنیادی و اساسی است؛ پس انسجام ما، جمع شدن ما و همه اینها باید براساس همین توحید و ذات الهی باشد. توحید، تنها در آسمانها و هستی شناسی و اینها نیست، بلکه توحید در زندگی هم است و لذا وقتی که دعوت به انسجام و به دین واحد می‌کنیم خداوند اصلاً تشقت و تکثر ادیان را نمی‌پذیرد. «ان الدین عندالله الاسلام و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه» دین در نزد خدا همان اسلام و تسلیم شدن است. پس ما می‌بینیم که اگر تکثرها به ذات مقدس الهی برمی‌گردد، طبعاً از نگاه ما هم مبنای هرگونه اتحاد و انسجام باید ذات مقدس خداوند متعال باشد. حتی جایی که پیامبران و ائمه را می‌خواهد معرفی بکند «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» چنین تعبیری می‌کند؛ یعنی ائمه هم که باشند کارکرد امام (حالا در معنای عام قرآنی خودش) این است که در واقع به سمت خداوند راهنمایی و هدایت می‌کنند.

نتیجه این می‌شود که ما هر وقت صحبت می‌کنیم از اسلام، این اسلام همان معنای تسلیم شدن است که مقصد نهایی همین ذوب شدن، تسلیم شدن، تابع شدن، اعتصام به ذات مقدس خداوند است و از این جا نتیجه‌ای حاصل می‌شود که این تشقت‌هایی که وجود دارد عارضی‌اند. همان طور که در سوره حجرات به این تشقت‌ها اشاره می‌کند و متأسفانه در زمانه ما هم وجود دارد، ملیت و ملی‌گرایی است. ما در معنای خاصی از اتحاد ملی سخن می‌گوییم. اما این جا باید مراد مشخص باشد که ملیت را در چه معنایی به کار می‌گیریم؛ به همان معنایی که در بحث‌های غربی وجود دارد یا در معنایی متفاوت به کار می‌بریم. این دو معنا از زمین تا آسمان فرق دارد. اتحاد ملی این نیست که دوباره از آن کلمه، (کلمه‌الله) چرخشی بکنیم به کلمه قومیت و تشقت. اگر اصل ما محوریت توحید می‌باشد، پس ملیت ما هم در نتیجه باید با آن هم سو باشد و لذا اتحاد ملی را اگر بخواهیم معنا بکنیم اتحاد ملی نه

اتحاد در ملیت خاص، که این همان تشعب و شعوب و قبایل است که برای تعارف در منطق قرآنی صورت گرفته و ما در نتیجه باید این اتحاد ملی مان را در راستای انسجام اسلامی مان قرار بدهیم، پس اگر اتحاد ملی را طوری تعریف بکنیم که انسجام اسلامی ما را نادیده بگیرد این کاملاً برخلاف مسیری خواهد بود که بخواهیم به توحید دعوت بکنیم، البته این اتحاد ملی از جهتی هم گریز ناپذیر است؛ یعنی حالا که ما در درون یک ملت فرصتی داریم، خودمان را آماده بکنیم برای ارتباط بیشتر با جهان اسلام؛ یعنی به عنوان قطره‌ای با اعتصام به کلمة الله به دریای امت اسلامی وصل بشویم.

کلباسی: بالاخره اتحاد ملی یک تاکتیک است یا یک استراتژی؟

بهروزلک: اگر بخواهیم بین این استراژی و تاکتیک فرقی بگذاریم طبعاً انسجام اسلامی یک راهبرد خواهد بود و اتحاد ملی یک تاکتیک، یعنی همه ما می‌خواهیم براساس توحید دور هم جمع بشویم نه جای دیگر؛ این یک استراتژی است. طبعاً اتحاد ملی یک تاکتیک خواهد بود، تاکتیک میان بُردی برای زمانی که در یک کشور زندگی می‌کنیم تا بتوانیم آماده پیوستن به کل جهان اسلام شویم؛ البته جهان اسلامی که محور آن انسان کامل و منجی موعود است. اصلاً شروع انسجام اسلامی در درون اتحاد ملی نیز متصور است. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که هم زیستی بین مذاهب، ادیان و اقوام مختلف شکل گرفته است و این خود می‌تواند ما را به انسجام در جهان اسلام، حتی انسجام در توحید بین اهل کتاب و مسلمانان برساند. ما باید اتحاد را در راستای انسجام، یعنی راهبرد کلان مدنظر قرار دهیم. ما باید انسجام اسلامی را هدف بگیریم و تاکتیک آن اتحاد ملی باشد، که این اتحاد ملی باید سازگار با آن انسجام اسلامی باشد. برای ما این بحث کلیدی و مهمی بود که مأخذ و ریشه اتحاد و انسجام را بدانیم که حتماً توحید است. غیر از این اگر بر چیزی دیگر جمع شدیم باید بدانیم که با منطق اسلامی و منطق قرآنی سازگار نخواهد بود.

پرسش دوم این است که درباره نقش مهدویت، به صورت خاص، در ایجاد اتحاد ملی و انسجام اسلامی بپرسیم و آن را به بحث بگذاریم. ما به لحاظ این که در زمان مهدوی علیه السلام قرار گرفته‌ایم چگونه باید از اتحاد ملی و انسجام اسلامی سخن بگوییم؟



کلباسی: راجع به این نقش مهدویت در ایجاد وحدت، مؤلفه فکری این مطلب که وجود دارد، برای این که بحثی اجماعی است و حتی آنهایی که تشکیک کرده‌اند - مثل ابن خلدون و رشید رضا و فرید وجدی (از متأخرین) - اینها از ناحیه آسیب‌ها دچار بحث انکار شدند؛

یعنی آسیب‌هایی را دیدند، لذا اصل مطلب را انکار کردند. البته این کارشان هم بیشتر از همین دیدگاه است؛ لذا می‌بینیم خود اهل سنت هم چه کتاب‌های نیرومندی علیه اینها نوشته‌اند، مثلاً بسیونی در کتاب *المهدی المنتظر فی الاحادیث الصحیحة* می‌گوید: ابن خلدون چهار حدیث دارد، ما چهل و شش حدیث صحیح در مورد مثلاً مهدویت داریم. پس این یک اصلی است که از نظر فکری وجود دارد. حالا منهای آن اختلاف نظرها که مهدی شخص است یا نوعی است یا این که به دنیا آمده یا به دنیا نیامده و به دنیا خواهد آمد، پس اصل مطلب این توان را دارد. از نظر اجتماعی هم اصولاً اهداف بزرگی که ماهیت‌شان ماهیت وحدت بخشی باشد این تأثیر را دارند. ما یک وقت یک قله‌ای را نشان همه می‌دهیم و همه می‌بینند این قله خیلی بلند است و همه نگاه به آن قله دارند و یک وقت یک تپه‌ای نشان می‌دهند. مهدویت از نظر آرمان‌هایی که در خود دارد که یکی از آنها آرمان حکومت جهانی

است؛ اصلاً مهدویت بدون حکومت جهانی چیزی نیست و این حکومت جهانی در ذاتش وحدت خوایده است؛ یعنی بدون وحدت معنا ندارد؛ چه وحدت درون دینی و چه وحدت برون دینی، (یعنی وحدت با اهل کتاب). پس این ماهیتش علاوه بر این که آرمان‌های دیگری هم که در مهدویت است، آرمان‌هایی است بین المللی، اگر ما فرض کنیم که پان ترکیسم یا عربیسم و ... را در نهایت، اینها مطرح می‌کنند، البته در این حدود می‌مانند. این نگاه‌ها، نگاه منطقه‌ای است، محلی است، آرمان‌های محدود است، ولی وقتی که آرمان عدالت مطرح می‌شود عدالت، یک امری مشترک بین همه ابنای بشر است. یا آرمان فقرزدایی مطرح می‌شود این آرمانی است بین همه افراد بشر، دعایی است در ماه مبارک رمضان که بیشتر آن آرمان جهانی است «اللهم اغن كل فقير، اللهم اثبع كل جائع، اللهم اصلح كل فاسد...» این شعارها هدف‌هایی است که برای همه قابل تصور است و طبیعتاً اگر این شعارها به درستی مطرح بشود عرصه را برای وحدت فراهم خواهد ساخت؛ به شرط آن که خود مهدویت، ابزاری برای تفرق نشود؛ چون ممکن است کسی از روی کج سلیقگی، وقتی مهدویت را مطرح می‌کند برای تفرق از آن بهره گیرد؛ یعنی از روی جهل، این کار را می‌کند. وقتی ما از ماهیت مسئله و اصول اساسی فاصله بگیریم، هستند کسانی (به خصوص، وهابی‌ها و غیر آنها) که بیایند خصوصیات عقاید شیعه را مطرح بکنند. به همین جهت؛ آن هدف کلی را بپوشانند؛ مسائل اختلافی مثلاً سرداب و ... بنابراین مایه‌های بحث وحدت در مهدویت نه تنها موجود است، بلکه ملموس و مشهود هست. اگر ما این شعارها و این اهداف را در برابر دیدگان امت اسلامی قرار بدهیم، طبیعتاً مایه‌ای را برای وحدت و مسیری را برای حرکت جمعی پدیدار کرده‌ایم که این در مکانیسم حرکت جامعه می‌تواند به وحدت در عمل و وحدت در معنا منتهی بشود.

لک‌زایی: در ادامه بحث گذشته‌ای که هم شما مطرح کردید، هم حاج آقا

کلباسی و به ویژه مبنایی که برای وحدت ذکر کردیم که توحید بود و اتفاق نظر هم بر این بود و همین طور ضرورت و اقتضائاتی که جهان معاصر داشت، در پرتو آن بحث، ارتباط بین آموزه اتحاد ملی و انسجام اسلامی و به ویژه انسجام اسلامی با بحث مهدویت شاید درخشش بیشتری داشته باشد؛ به سبب این که مهدویت، آرمانی است که تحقق عملی و عینی رویارویی حق در برابر باطل و طاغوت است؛ اگر ما آمدم و گفتیم که آرمان مشترک وحدت در طول تاریخ در سیره تمامی انبیای الهی و به تبع در سیره اولیا و اوصیای الهی رویارویی جبهه توحید در برابر جبهه طاغوت است تجلی این مسئله در آرمان مهدویت است؛ چنان که به اعتقاد ما در سیره آن بزرگواران هم بوده؛ یعنی آن جا هم همین بوده و جالب این است که توجه بکنیم که آرمان‌هایی که توده مردم دارند - چه مسلمان و حتی چه غیر مسلمان - با این آرمان وحدت دارد؛ به دلیل این که وقتی با توده مردم مواجه می‌شویم، می‌بینیم دنبال عدالت هستند، دنبال امنیت هستند، دنبال حق هستند. از باطل، ظلم و طاغوت تنفر دارند. بنده تأملی داشتم درباره این که حکمت این دستور الهی که ما در نمازهایمان در رکعت اول و دوم حتماً باید سوره حمد را بخوانیم چیست؟ یک نکته این است که در سوره حمد ما داریم جایگاه خود را در میان جریانات حاکم بر تاریخ و عصر و زمان خودمان و آینده تعیین می‌کنیم. می‌گوییم: «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم»؛ خدایا ما را به راه راست هدایت کن، صراط مستقیم چیست؟ صراط کسانی است که به آنها نعمت داده است که در آیات دیگر توضیح داده که این راه انبیا و شهدا و صدیقین و صالحان است و جالب این است که در آیه دیگری می‌فرماید: «و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم»؛ مرا عبادت کنید، این صراط مستقیم است و در آیه دیگری می‌فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، می‌بینیم اینها همه به هم پیوند می‌خورند. آرمان مهدویت مگر غیر از این است؟ آرمان مهدویت، آرمانی است که قرار است زمینه‌سازی بکند که انسان‌ها بتوانند با آمادگی

بیشتر و بهتر در این صراط مستقیم حرکت بکنند. آن وقت دو راه دیگر را نفی می کند: یکی غیر المغضوب علیهم، یکی هم ولا الضالین، مغضوبان، کسانی هستند که حق را می دانند و انکار می کنند، پا روی حق می گذارند که رئیسشان ابلیس است و در طول تاریخ از فرعون که نمونه قرآنی آن است بگیرد تا بیاد الان که استکبار، نمونه مسلم آن است؛ اینها مثل ابلیس می گویند ما مصلح هستیم؛ در حالی که نیستند. می گویند ما طرف دار حقوق بشر هستیم؛ در حالی که نیستند، می گویند با تروریسم مبارزه می کنیم؛ در حالی که تروریست ها دست پرورده های اینها هستند و گروه دیگر، گمراهان هستند که طبیعتاً گمراهان با آموزه مهدویت و با آرمان مهدویت قابل هدایت هستند. بنابراین نسبت انسجام اسلامی با بحث مهدویت نسبت تلازم است. می توانیم بگوییم اینها لازم و ملزوم هم هستند. اساساً انسجام اسلامی بدون هدایت الهی، بدون حرکت بر مسیر صراط مستقیم که مسیر هدایت الهی و رهبری الهی و رهبری حضرت حجت ارواحنا فداه است - که آرمان مشترک تمام انسان هاست - هر چند ممکن است در اسامی اختلافاتی باشد، ولی در اصل آرمان در واقع اشتراک است و به نظر می رسد که آن کلمه «سواء» را ما در این جا می توانیم ببینیم.

از منظر دیگری این بحث را به این شکل هم می توانیم مطرح بکنیم که زندگی، یعنی حرکت، در واقع آن جایی که زندگی ختم می شود و پایان پیدا می کند، ما می گوئیم مثلاً فلانی مرد، معنایش این است که این جسم از حرکت ایستاد. در هر حرکتی ما از یک نقطه ای دور می شویم و به یک نقطه ای نزدیک می شویم. من انسان حرکت می کنم، انگیزه هایی دارم که من را به حرکت در می آورد و با توجه به این محرک ها است که من از یک نقطه ای دور می شوم و به نقطه ای نزدیک می شوم. اگر کسی بخواهد براساس آموزه های توحید حرکت بکند لازمه این حرکتش این است که از بدی ها که مظهرش طاغوت و شرک و عبادت اصنام است،

دور شود و به سوی مقصد که مقصد الهی است، مهدویت است، مسیر انبیا، مسیر اوصیا و مسیر اولیاست طی طریق بکند و در این مسیر برود و چون در یک حرکت نمی‌شود ما بیش از یک مقصد نهایی داشته باشیم و این مقصد نهایی هم باید مشترک باشد برای کسانی که در یک مسیر دارند حرکت می‌کنند، می‌بینیم که آن نقطه‌ای که وحدت این مسیر را در واقع از الان و در گذشته و در آینده برای ما تعیین می‌کند، این نقطه رهبری الهی است. این رهبری الهی در عصر ظهور و حضور با وجود مبارک معصوم تحقق پیدا می‌کند. در عصر غیبت می‌گوییم با نایب معصوم تحقق پیدا می‌کند و در پایان تاریخ اسلامی ما و در ادیان الهی با ظهور یک منجی تحقق پیدا می‌کند، پس این محور مشترکی است که این انسجام بر حول و محور آن صورت می‌گیرد و تحقق پیدا می‌کند.

بهروزلک: فکر می‌کنم ارتباط انسجام اسلامی با مهدویت را از دو جهت شخص حضرت ولی عصر علیه السلام و هم چنین مهدویت به معنای باور به مهدی علیه السلام می‌توانیم تفکیک و دسته بندی بکنیم. کارکرد خود شخص امام زمان علیه السلام از سه جهت با انسجام اسلامی مرتبط است؛ جهت اول این است که در واقع، طبق آموزه‌های اسلامی که همه مذاهب اسلامی، این را به نوعی قبول دارند و در قرآن هم مورد تأکید قرار گرفته است، شخص امام، معیار حق و باطل، معیار راه صحیح، راه مستقیم و راه غیر مستقیم است. از نظر قرآن **«کل شی احصیناه فی امام مبین»** یعنی در واقع هر چیزی در وجود امام احصا شده است و هم چنین در قرآن داریم که **«یوم ندعوا کل اناس بامامهم»** و این تأکید جدی است. وجود حضرت؛ مایز حق و باطل است؛ پس از این جهت می‌بینیم که شخص امام چقدر مهم است.

نکته دوم این است که حضرت در واقع هر چند به لحاظ وجودی چنین وحدتی را می‌تواند ایجاد بکند، اما نقش الگویی وی نیز مهم است. حضرت، مرجع و الگو است؛ یعنی ما باید با اسوه قرار دادن برای خودمان او را معیار زندگی خود قرار

دهیم. شما اگر فرض کنید تک تک انسان‌ها، تک تک مسلمانان، حضرت را از این جهت نگاه کنند که امام و الگو است؛ این امام و الگو بودن چقدر برای ایجاد انسجام اسلامی مؤثر است. ما همگی سعی می‌کنیم مثل حضرت بشویم. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه عبارت زیبایی دارند و می‌فرماید: «ألا إن لكل مأمومٍ اماماً» در همان نامه‌ای که به عثمان بن حنیف می‌نویسند می‌گویند که آقای عثمان دیگران و شما که می‌خواهید زندگی بکنید، امام شما که من باشم این گونه زندگی می‌کنم. پس اگر ما حضرت را به عنوان الگو و اسوه حسنه نگاه بکنیم، طبعاً همه این گونه نگاه بکنند، برآیند و جمع چنین نگاه‌هایی این خواهد بود که همه به یک رنگ در بیاییم. همه به صبغه الهی در بیاییم که امام در صبغه الهی ذوب شدند و ما با پیروی از الگوی امام، رنگ واحدی بگیریم.

سومین نگاهی که در شخص امام وجود دارد همان طور که حاج آقای کلباسی فرمودند، ما بحث امامت را می‌توانیم هم از سر شروع بکنیم و هم از آخرین امام، خاتم الائمه و خاتم الاوصیا شروع بکنیم. در این که ائمه چگونه شروع شدند و چگونه شده است، شاید در بین اهل سنت و شیعه اختلاف قرائت وجود داشته باشد؛ اما همگی مشترکیم در این که شخصی در آخر الزمان ظهور خواهد کرد که جامع الكلمة علی التقوی خواهد بود. همگی معتقدند مهدویت چیزی است که در آینده محقق خواهد شد؛ یعنی به جامعه مهدوی، به عنوان آرمان شهر نگاه می‌کنیم و از آن برای حال خودمان الگو و نسخه اخذ می‌کنیم. در تأمل بیشتر در نقش انسجام بخش آرمان شهر مهدوی می‌توانیم به سه نکته توجه کنیم: نکته اول این است که چرا واقعاً در آخر الزمان حتماً باید یک جامعه آرمانی محقق بشود؟ آیا نمی‌شد که دنیا بدون پیدا شدن و تحقق چنین آرمان شهری به سرانجام برسد و طبعاً در قیامت در بهشت و جهنم انسان‌ها به پاداش و مجازات اعمالشان برسند؟ آیا نمی‌شد که خداوند این مرحله تحقق دنیایی پیروزی حق بر باطل را حذف کند تا در بهشت و جهنم سرائر

هویدا بشود «یوم تبلی السرائر»؟ من فکر می‌کنم از این جهت یک نگاه خطی و یک نگاه - در واقع - آینده‌نگرانه به تاریخ می‌توانیم بکنیم. نگاه آینده‌نگرانه ما به تاریخ این است که جهان، عرصه نزاع حق و باطل است. خداوند حتماً در این جهان، حق را پیروز خواهد کرد که به باطل در این جهان هم نشان بدهد که در واقع، باطل از بین رفتنی است. پس از این جهت، آرمان شهر، خودش مظهر تجلی و پیروزی حق و یک دست شدن جهان است، همان تعبیری که شما فرمودید جالب بود که صراط مستقیم که خداوند به عبادت خودش دعوت می‌کند به تعبیری خودش، نشانه یک نوع انسجام است، پس از این جهت که در آینده حتماً پیروزی حق بر باطل محقق خواهد شد و این نشان می‌دهد که انسجام با پیروزی حق محقق خواهد شد. بدین جهت آرمان شهر و تحقق آن در آینده، خود نشانه منسجم شدن و یک دست شدن است؛ آن هم به صورت واقعی و کامل. نکته دوم، جهت‌الگویی آرمان شهر است. ما همیشه می‌خواهیم بگوییم آرمان شهر کجاست؟ وضعیت توسعه یافتگی کجاست؟ وضعیتی که رشد و پایان تاریخ است کجاست؟ که از او برای زندگی کنونی درس بگیریم. خب اگر اولین نکته بُعد هستی‌شناسی داشته است، بُعد دوم، بُعد الگویی محض دارد. بُعد الگویی محض این است که آرمان شهر، تابلو و گروه مرجع است برای هر جامعه‌ای. اگر جامعه‌ای بخواهد خودش را اصلاح بکند و توسعه پیدا بکند چنین جامعه‌ای می‌تواند به آرمان شهر و زیبا شهر نگاه بکند و ببیند در آن زیبا شهر چه زیبایی‌ها وجود دارد و ما برای جامعه کنونی‌مان آنها را بگیریم. در این جا آرمان شهر با نقش الگویی خودش، انسجام بخش است. سومین نکته‌ای که در باب آرمان شهر وجود دارد، نوع انسجام و ماهیت کارکردی آرمان شهر است. از این جهت هم می‌بینیم اوج انسجام است. شاید این بحث را در آرمان شهری و نقش و محوریت امام و رئیس اول در فلسفه سیاسی فارابی هم می‌بینیم. مدینه فاضله فارابی هم حول وجود مبارک رئیس اول ساخته می‌شود. رئیس اول کسی

است که با شناخت حقایق از طریق اتصال به عقول می‌تواند بهترین خیرات را برای جامعه فاضله خودش به ارمغان بیاورد. در جامعه مهدوی و آرمان شهر مهدوی هم شخص امام کاملاً محوریست و همه بر حول و محور او قرار دارند و به وحدت می‌رسند، پس آرمان شهر مهدوی یک جامعه‌ای است همگن و واحد و یکپارچه؛ اما این یکپارچگی به سبب اعتقاد به نژاد و قومیت نیست؛ براساس یک نقش و محوریت شخص انسان کامل است، پس این انسان کامل نقش کلیدی دارد. حول و حوش این انسان کامل است که افراد با هم متحد می‌شوند. آن تعبیری که دکتر لک زایی در رابطه با توحید داشتند که «وان اعبدونى هذا صراط مستقیم»؛ در فقره دعای افتتاح هم آمده «اللهم انا نرغب اليك فى دولة كريمة، تعزيبها الاسلام و اهله» بعد از آن طرف «ان الدين عندنا.. الاسلام و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه» این عزت اسلام همان اوج تسلیم است. جالب این جاست افرادی هم که در جامعه مهدوی هستند، دعوت به توحید می‌کنند. «و تجعلنا فيها من الدعاة الى طاعتك والقاده الى سبيلك» یعنی کارکرد جامعه به همان بُعد توحیدی جهت‌گیری شده است. فکر می‌کنم این سه نکته را، هم سه تایی اولی که در وجود حضرت است و هم سه تایی دومی که در آرمان شهر مهدوی است لحاظ بکنیم می‌توانیم توضیح دهیم که آموزه مهدویت چگونه انسجام می‌بخشد.

